

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید

۲۲ جون ۲۰۱۵

پاسخی خدمت جناب محترم قیس کبیر! با دلیل "محدود النظر" خواندن پورتال ایشان

اساساً، من این پاسخ را باید در پورتال افغان جرمن آنلاین، و در همان جایی که آقای کبیر مرا در ارتباط با نامه ای که خدمت آقای معروفی نوشته بودم، مخاطب قرار داده است، می نوشتم، ولی چون در پورتال افغان جرمن آنلاین برخی از نوشته ها، به خصوص آن نوشته هائی را که از شیوه کار پورتال و یا از برخی از نویسندگان به خصوصی که همواره قلم شان به میل و مطابق فرمایشات گردانندگان اصلی این پورتال به کار می افتد، یک گروپ چهار - پنج نفره که به اصطلاح "قوه ضربه" این پورتال را تشکیل می دهند، سانسور می شود - خلاف تربیت و عرفی که در غرب و در سائر کشورهای که به آزادی بیان و آزادی عقیده و وجدان ارج و احترام می گذارند (اشاره به آنچه آقای قیس کبیر در تبصره اش نوشته است) - ترجیح دادم آن را در جایی به نشر بسپارم که تا امروز، طوری که همه می دانند، هیچ نوشته ای را سانسور نکرده اند - نوشتن نظر در اخیر یک مقاله، سانسور گفته نمی شود!

برای این که از موضوع دور نشویم، می پردازم به اصل مطلب:

به تاریخ ۲۸/۰۵/۲۰۱۵، پورتال افغان جرمن آنلاین به جواب این سؤال من که نمی دانم مسؤلین پورتال چه چیزی در نوشته "سنگسار" آقای فارانی دیده اند که آن را در محل مقاله هائی برگزیده نشر کرده اند، نوشتند که "جناب محترم سید هاشم سدید، فعلاً نظر به دو دلیل یک مضمون در برگزیده ها انتخاب میشود که عبارت اند از تعدادی کلیک های که بر مضمون وارد میگردد و دوم نظر شخصی یکی از اعضای پورتال..."، و من که هیچ گاهی در برابر حرفی که مایه و پایه نداشته باشد، آرام نمی گیرم، طی مقاله ای نظر خویش را در خصوص جواب پورتال افغان جرمن آنلاین نوشته و آن را خدمت آقای قیس کبیر برای نشر ارسال نمودم. نوشته نشر نشد. ببینیم من در این مقاله که عنوان آن "گناه من نیست، اگر خشتی از اول گز نهاده شده باشد"، چه نوشته بودم که عیش ایشان به طیش تبدیل شد و شادی شان به ماتم! توجه کنید:

" تصور من تا لحظه ای که جواب پورتال را مطالعه کردم، این بود که نوشته ها بعد از ارزیابی عده ای از بزرگان صاحب فکر و اندیشه، متعهد به کار روشنگری و وارد به امور مطبوعاتی این پورتال، نظر به اهمیت موضوعات و به حق بودن اندیشه های سیاسی، یا اجتماعی و یا فلسفی - دینی و سائر دیدگاه های نظری، چه از نویسندگان و چه از سائر صاحب نظران، چه مرده و چه زنده، هم در گذشته و هم در زمان حال، در محلی که برای نوشته های برگزیده انتخاب

شده است، گذاشته می شود؛ نه به انتخاب یک نفر. اصول و شیوه کار مطبوعاتی هم تا جایی که من می دانم و اطلاع دارم، همین است.

انتقاد من بر پورتال هم از همینجا منشأ گرفته است که اگر این کار به وسیله عده ای از چنین اشخاصی در پورتال صورت گرفته است، آیا این عده تمام مطالبی را که به گونه ضمنی، غیرصریح و تلمیحی (allusive) در خصوص سنگسار در قرآن آمده است، و تمام بحث هائی را که در طول این همه قرون پیرامون این امر و این حکم جریان داشته است - خواه از نگاه موافقین سنگسار و خواه از نظر مخالفین آن - و مطابق به معیارهای فکری انسان معاصر و بر وفق عقلانیت امروزی و یک سلسله حقایق مهمی دیگر، در نظر گرفته اند؛ یا نظر به سلیقه و برداشت شخصی، وجود تشابه رأی و عقیده و یا به دلیل سمپاتی که نسبت به نویسنده یا نویسندگان دارند، چنین نوشته ها را در آن محل قرار می دهند؟

علت طرح بحث روی این مطلب از جانب من، با شخصی به نمایندگی از این اشخاص، هم همین بود که به تصور من چنین یک هیأت برای بررسی "ارزشی" نوشته ها در پورتال وجود دارد، و این هیأت چنین مقاله ها را با همان معیارهائی که من در بالا ذکر کردم، مورد ارزیابی قرار می دهد و به دلایلی، دیدن و یا ندیدن جنبه ها و پهلو های غالباً منفی در یک نوشته، آن را در جایگاه نوشته هائی برگزیده یا انتخابی به نشر می رساند. خواست من این بود، در صورتی که مقاله "مورد نظر" قناعت این هیأت را به مثابه یک مقاله باارزش فراهم نموده باشد، بدانم که چه دلایل پسندیده و معقول، و استوار و متقنی در آن مقاله وجود داشت که سبب عنایت هیأت نسبت بدان شده است؟

اشتباه اول پورتال همین است که برای یک امر مهم، ارزیابی اهمیت و اعتبار یک نوشته، صدق و کذب یک مطلب یا نظر، و بالاخره به حق بودن یا به حق نبودن نویسنده، تنها به فهم یک نفر اتکا و اطمینان می کند؛ درحالی که یک نفر به هر اندازه ای که صفاکیش و پاک منش و خردمند و صادق و مخلص باشد، ممکن نیست متوجه تمام جزئیات یک مطلب یا نوشته، یا متوجه نیات آشکار و پنهان یک نویسنده شود؛ و یا بر تمایلات و کشش های بعضاً اغواگرانه درونی خودش سلطه و نظارت داشته باشد!

اشتباه دوم اعطای عنوان "برگزیده" به نوشته ها از روی "کلیک" هائی است که روی یک نوشته می شود. شاید لازم به یادآوری نباشد که کلیک ها روی نوشته ها همیشه و بدون استثناء قبل از خواندن مطلب به عمل می آید؛ آنهم برای خواندن و نه برای رأی دادن به یک نوشته!! در این مورد انتخاب عنوان های جالب، هیجانی و به اصطلاح فرنگی ها (wild) نقش تعیین کننده در بالا بردن تعداد کلیک ها دارند. خوشبختی که در امر سنگسار وجود دارد، و ضدیتی که بیشترین انسان ها در جهان، از جمله در کشور ما، با آن دارند، خود به خود سبب می شود که مقاله ای در این زمینه، چه خوب و چه بد، چه با ارزش و چه بی ارزش، خصوصاً زمانی که این مقاله از طرف اداره یک پایگاه اینترنتی در ستون مقالات برگزیده نشر شود، با این اعتقاد که این مقاله از جانب بزرگان این پایگاه انتخاب شده است و حتماً دلیل این انتخاب مقاله باارزش بودن آن است، توجه بیشتر مردم را به خود جلب کرده اشتیاق مطالعه آن را در خواننده افزایش می دهد! گذشته از این، اگر شما کلیک ها را دنبال کنید، در می یابید که بین هفتاد تا هشتاد درصد کسانی که یک مقاله را کلیک می کنند، اصلاً مقاله را تا آخر نمی خوانند! معنی این سخن این است که این اشخاص صرف نظر از این که آن مقاله را در حد یک مقاله خوب برای برگزیدن نمی یابند، حتی آن را برای خواندن هم جالب نمی دانند! به همین دلیل است که پایگاه های اینترنتی معتبر و با تجربه و دقیق برای تعیین یا گزینش مثلاً بهترین مقاله راه های عقلانی و مشخص و بدون نقص را انتخاب نموده عملی می کنند.

پورتال، اگر، به طور مثال، به پایگاه اینترنتی صدای امریکا مراجعه کند، خواهد دید که این پایگاه با دوراندیشی علمی و دقت لازم، و با در نظر داشت باریکی که در هر قسمت وجود دارد، سه محل جدا را برای سه مقصد معین تعیین کرده

است: یکی برای "نظرسنجی"، یعنی دانستن نظرات خوانندگان در خصوص مطلب مندرج در آن محل؛ دوم، محلی برای تعیین تعداد خواننده ها به نام "پرخواننده ترین ها"؛ و سوم، جایی برای تعیین "بهترین ها". مطالبی که در ستون "پرخواننده ها"ی دیروز، ۲۸/۰۵/۲۰۱۵، این پایگاه درج شده اند، همه مربوط می شوند به اخبار. هیچ کدام پنج مطلبی که در این ستون نشر شده اند، مطالب پژوهشی یا تحلیلی و علمی و فلسفی نیستند! بالاتر از ستون "پرخواننده ترین ها" عنوان دیگری وجود دارد که برای "برترین ها" انتخاب شده است. وقتی روی این عنوان کلیک کنید، هیچ صفحه ای باز نمی شود، زیرا مسئولین پایگاه، به هر دلیلی که هست، تا کنون به انتخاب برترین ها دست نزده اند.

در قسمت نظر سنجی، این پایگاه تنها یک پرسش را مطرح کرده است که جواب آن فقط "آره" یا "نه" است و بس. از روی این نظر، دیدگاه های مردم تنها در همان مورد که مطمح نظر پایگاه است، معین می شود؛ نه صحت و سقم مطلب و ارزش و بی ارزشی آن ها!

برترین ها را مسئولین صاحب صلاحیت پایگاه، نظر به اهمیت و شایستگی و برازندگی و سودمندی مقاله، انتخاب می کنند؛ نه نظر به تعداد کلکی که خواننده ها روی آن مطلب می کنند!

خواننده ای که نوشته را برای خواندن کلیک کرده است و هنوز آن را نخوانده است، چطور می تواند پیش از خواندن آن مقاله در مورد ارزش و اهمیت و خوبی و خرابی آن نظر بدهد؟ و اگر کسی پیدا شود که دست به چنین کاری بزند، هیأت مسؤل تعیین "ارزش" - "بی ارزشی" مقاله با کدام استدلالی می تواند آن را به عنوان یک مقاله خوب و صائب و معتبر قبول کند؟! در هر مسابقه ای اول مردم هنر و توانائی کاندیدا ها را می بینند و ارزیابی می کنند، بعد به انتخاب بهترین ها اقدام می نمایند!"

در ادامه نوشته بالا مطالب ذیل اضافه گردیده بود:

" قصه را در این زمینه با سه پیشنهاد کوتاه می کنم:

۱- ستون برگزیده ها را تنها برای مقالاتی که توسط یک عده از افراد محقق، مجرب، امین، اندیشمند و عاری از تعصب تأیید می شوند، کسانی که همه را به یک نظر می بینند، اختصاص بدهید؛

۲- ستون دیگری برای نشان دادن مقالاتی که بیشترین خواننده را دارند - فوئش برای سه یا چهار نوشته در هفته - معین کنید؛

۳- دریچه نظریات را به حال خودش بگذارید. تنها کاری که در این قسمت، از نظر من، لازم است، این است که قبل از عوض کردن موضوعی که برای نظر خواهی گذاشته شده است، یکی از منتقدین خوب، مستقل و قابل اعتماد و نیک منش پورتال، مانند دکتر صاحب سید عبدالله کاظم، آقای عطائی و یا آقای محمد نعیم بارز، نظر اجمالی خویش را به عنوان یک جمع بندی از نوشته و نظریات رسیده، ابراز بدارند - چرا که این سه شخصیت، هرچند جزء بزرگان پورتال هستند، این فضیلت را دارند که استقلال خویش را در پورتال حفظ کرده اند و می توانند مسائل را با بی طرفی کامل، به شکل منصفانه و دور از اغراض بررسی نمایند.

در اخیر یادآوری سه نکته لازمی را ضروری می دانم:

یک؛ بعد از پیدا شدن نظریات جدید در باب انتخاب نوشته های به اصطلاح برگزیده و جواب متضمن قیود و شروط، و اما و اگر پورتال در دریچه نظریات به من، فکر می کنم که اصرار من هم در بحث بیشتر روی قضیه سنگسار خود به خود منتفی شده است؛ زیرا به آسیاب رفتن، بدون این که گردی روی لباس و سر و روی انسان بنشیند، کاری است غیر ممکن!

دو؛ برای معلومات کسانی که فکر می کنند در قرآن چیزی راجع به سنگسار وجود ندارد، باید گفت که اگر این دوستان توانائی آن را داشته باشند که در باطن هر سخن کلام، یا کتاب (قرآن) رسوخ کنند، وجود سخنان آشکار را در این باره هم می بینند و هم آنها را درک می کنند. با برخورد سطحی و دیده ای ظاهر بین و عقل محدود، دیدن چنین مطالبی در قرآن کار ساده ای نیست!

سه؛ به نظر من کار روشنگری به اصطلاح مردم به "شف شف گفتن" و با رعایت مصلحت های گذرا و کم اهمیت و یا با اهمیت، اما برای یک شخص یا یک عده از اشخاص، برای یک زمان محدود و نه برای یک ملت و برای همیشه، یا تنها از طریق وارد کردن اندیشه های دیگران، آنگونه که تا کنون در کشور ما رواج داشته است، بدون استفاده از ذهن و شعور خود و تداخل قوه فکری خویش، یا همان (cross talk) فرهنگیان، خصوصاً به کارگیری قوه فکری سازنده و مستقل، خود به خودی پیش نمی رود. درک همین مطلب بود که کشور های غنی و مقتدر و پیشرفته امروزی جهان را در گذشته قادر به تحول و تغییر و نیرومند شدن ساخته است و ما...!!"

حال سوال اینست که دلیل نشر نشدن این مقاله، در حالی که آقای قیس کبیر خودش را مروج تربیت خوب غربی معرفی می کنند و پورتال شان را یگانه حامی آزادی بیان در میان همه نشرات نوشتاری و گفتاری و شنیداری کشور، در داخل و خارج، به شمار می آورند، چیست؟

در کجای این نوشته به دین و آئین و حیثیت و شرف و اعتقادات کسی، نکاتی که پورتال افغان جرمن آنلاین آن ها را با منطق "شتر مرغ"ی خود، خلاف پالیسی نشراتی خویش اعلام داشته است، تعرض شده است؟ نظری در برابر نظری ارائه شده است، که اگر نادرست است، باید به جواب آن پرداخته می شد! اصول نشراتی، نشراتی که مدعی احترام به آزادی بیان اند، که همین را ایجاب می کند! در تمام مقاله یک کلمه مخالف عفت قلم نوشته نشده است. به کسی هم، آنگونه که اخلاقیون پیراسته خوی (!) پورتال افغان جرمن آنلاین از آن گریزان هستند، تاخته نشده است. آیا این محدود کردن نظر نیست؟ این محدود ساختن نظر از کجا منشأ می گیرد؟ و چرا؟ واضح است که از نظر محدود، و در یک جهت افتاده متصدیان پرنفوذ و گردانندگان اصلی و دیکتاتور منش پورتال!

از اینها باید پرسیده شود که شما که از تربیت انسانی و عرف رسانه ای و آزادی و... در اروپا حرف می زنید، در کجای اروپا دیده اید که نشریه ای مقاله ای را که عنوانی نشریه ای نوشته شده باشد، با آن لحن و محتوایی که من مقاله خویش را نوشته ام و خدمت شان ارسال داشته ام، یا یک نوشته تحقیقی، یا تحلیلی، و یا علمی را، به دلایلی که پورتال مقاله ها را سانسور می کنید، سانسور نموده باشند، یا آن را نشر نکنند؛ یا قواعدی به نام احترام به دین و... برای جلوگیری از نشر یک مطلب وضع کنند؟

به مقالات دیروز پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نظر کنید؛ اینها سه مقاله دینی را در یک روز - دو له و یکی علیه - به نشر رسانیده اند! شکی نیست که تفاوت های میان طرز دید من و طرز دید پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نیز وجود دارد، ولی این تفاوت ها را استناد گرفته پرده بر واقعیت های مثبتی که در این پورتال وجود دارد انداختن را من، کار اخلاقی، منصفانه و شریفانه نمی دانم!

جناب آقای معروفی را "فرهیخته مرد میدان ادب، و ادبیات و زبان" خواندن واقعیتی است که هیچ کدام از ما ها، اگر بیمار و صاحب غرض نباشیم، نمی توانیم از آن انکار کنیم. نقل یکی از مقاله های ایشان در پورتال افغان جرمن آنلاین در همین اواخر، توسط خانم محترم صالحه وهاب، که فعلاً حیثیت منشی جناب قیس کبیر را دارند و آقای کبیر هم به رسم مدیونیت و ابراز سپاس در برابر کمک های این خانم محترم، باید در برخی مواقع یا خود به یاری ایشان می شتابند و یا، اگر لازم افتاد، "قوه ضربه" پورتال افغان جرمن آنلاین را که برای چنین مواقعی دست به قبضه شمشیر منتظر فرمان هستند، به کمک می طلبند؛ و اشاره های مکرر نویسندگان مقرب "دربار" آقای کبیر به مقالات متعدد

آقای معروفی در پورتال افغان جرمن آنلاین، خود دلیل محبوبیت، مقام و سلطه این اندیشمند پرکار و پرتلاش در این عرصه است. از لحاظ معاشرت هم این انسان برومند و متواضع مانند عالمی است که با داشتن معلومات واثق از زبان و ادبیات کشور و علم و دانش، و فروتنی زیاد، دارای حسن معاشرت بی نهایت قابل تعریفی هستند.

واقعیت را نوشتن، منشیگری نیست! منشیگری آن است که مطابق دستور نوشته شود! من سال ها نوشته هایم را به پورتال شما فرستاده ام. در واقع پورتال افغان جرمن آنلاین اولین پورتالی بود که من، نظر به توصیه یکی از دوستان، اولین نوشته ام را به آن ارسال کردم. کدام نوشته من، طی این همه سال، به دستور یا توصیه شما نوشته شده است؛ با وجودی که شما در ابتدای کار، حتی تا پنج سال پیش، یکی دو بار از من خواستید که در یکی دو مورد خاص چیز هائی را که شما می خواستید، و به گونه و زبانی که شما می خواستید، بنویسم؟ یا به فرمایش یکی از دوستان دیگر تان که فکر می کرد من هم مانند بعضی از نویسندگان دیگر پورتال عادت به کاسه لیبی دارم! من حتی پیشنهاد مرور و تصحیح مقالات شما را قبل از انتشار آنها در پورتال نپذیرفتم - شاید این پیشنهاد هم به خاطر تان نباشد - زیرا من عادت ندارم که کلمه ها و جملات را (اصلاحات املائی) را اصلاح کنم. برای من محتوا و پیام نوشته مهم است؛ چون می دانستم که شما با آن موافقت نمی کنید! من هیچ گاهی به خواست کسی چیزی ننوشته ام، شما این مطلب را از هر شخص دیگری بهتر می دانید. وقتی تا امروز به فرمایش کسی چیزی نوشته نکرده ام، مطمئن باشید که در آینده هم به فرمایش کسی چیزی نخواهم نوشت. این عادت، جزئی از اصولی است که من به آن سخت معتقد و پابندم؛ و به هیچ قیمتی هم آن را ترک نخواهم کرد.

جناب شما و برخی از دوستان تان شهامت گفتن و شنیدن و دیدن واقعیت ها را ندارید. کسی را که عوامل اصلی بدبختی مردم و جامعه را با صراحت، و با شهامت و احساس مسؤولیت نقد می کند، سرکش و مغرور و بی خرد و بی باک می نامید، درحالی که وظیفه شما، به عنوان یک منبع خیری، اگر شما این مسؤولیت را درک کنید و جدی بگیرید، این است، که با مسؤولیت تاریخی که دارید، اسباب اصلی بدبختی مردم و واقعیت های گزنده موجود را بیان کنید. در تمام دوران انتخابات پر از تقلب و رسوای گذشته یک بار از اشرف غنی انتقاد نکردید! ببینید که "شکرپه بارکزی"، همپالکی دیروز تان، با همه رسوایی های سیاسی و نوکرمنشی هایش، امروز در برابر کمره های تلویزیون و در درون مجلس راجع به رئیس جمهور دست نشانده و بی کفایت مورد حمایت تان چه می گوید! او حداقل همین شهامت را دارد که امروز - در اصل برای این که رئیس نشد - به خاطر اشتباهی که در انتخابات مرتکب شد و برای غنی کمپاین نمود، اعتراف می کند. آیا شما همین شهامت را دارید؟ یا اینست که رسوایی این دلچک هزار چهره و مار هفت سر تا امروز به گوش تان نرسیده است؟! چنین انتقادات در پورتال شما جا ندارند. چرا؟ برای این که شما هم از جمله امیدواران برای رسیدن به کرسی و شنا کردن در لجن زاری به نام جمهوریت اسلامی افغانستان، که تا فرق در دزدی و خیانت و وطن فروشی غرق است، هستید.

شما قبلاً هم یکی از نوشته های مرا روانه زندان پورتال نموده اید. این نوشته راجع به دوره کار چهل ساله ای ظاهرخان بود. چرا که این شخص از نظر شما با چند کار محدود و بی ارزش و نمایشیی که در شهر کابل انجام داده بود، پادشاه خوبی بوده است. درحالی که لازم بود همه اوراق کتاب قطور افغانستان را، با کم و بیش دوصدهزار ورق آن (قریه و روستای این کشور و سیزده تا پانزده میلیون انسان محروم و فقیر و دردمندی که در این روستا های به سر می برند) باز کنید و با چشم سر ببینید که این پادشاه عیاش و خوشگذران در فراخنای کشور و برای این پانزده میلیون انسان طی چهل سال سلطنت و حکومتش چه کرد. به این شعر استاد خلیلی، که خود شاعر دربار و همچنین مسؤول یک نشریه درباری بود، شعری که شکوه مستور و مکنونی است از بی خبری و ظلم دربار، دقت کنید:

ابراهیم ادهم

شنیدم که سلطان بی تاج و تخت
هم از تاج بگذشت هم از سپاه
نمدپاره ای از شبانگان گرفت
روان شد به عزمی که یابد نشان
به سر برد عمری به آوارگی
مهین بانوی شاه بیتاب شد
زن باوفا عاشق شوهر است
سر پرده بیرون زد از شهر بند
بدر برد از شهر فرزند خویش
پس از راهپیمایی و مشکلات
بدیدند گم کرده خویش را
که چون بینوایان نشسته به خاک
به سوزن همی دوخت پیراهنش
چو بانو نگه کرد در شهریار
نیایش بنا کرد و افغان نمود
که: ای زینت بارگاه و سپاه
چرا روی از خلق برتافتی؟
نه این کودک نغز دلخواه تو
چرا پای بر تخت و میهن زنی؟
نگه کرد سلطان سوی آسمان
اگر از همه دور افتاده ام
مرا خوش بود، دلق خود دوختن
همان به که بر خرقة سوزن زخم

(از اشک ها و خون های استاد "خلیلی") - صفحه ۱۳۸

راستی استاد خلیل الله خلیلی به چه مناسبت و برای کدام پادشاه این نصیحتنامه را سروده است؟ از پادشاهان قهار و خونریزی که در تاریخ از آن ها نامبرده شده است و شما مرا منشی آنها خوانده اید؛ مانند، هلاکو و تیمور و سفاح و منصور و محمود غزنوی و عبدالرحمان خان و... که در زمان سرودن این شعر اصلاً خبری نبوده است، که شاعر این پندنامه را برای آنها می سرود. نصیحت، چه سودی دارد برای مردگان، اگر او این نصایح را برای مردگان نموده باشد؟! و مردگان چه نقشی دارند بر سرنوشت و حیات زندگان؟! برای چه و برای که او این شعر را سروده است؟ باید

شاه زنده و برحالی دل‌های خلق خدا را سوختانده باشد، و سینهٔ مظلومان را با تیغ مرصعی ریش و خونین و مالین ساخته باشد، که شاعر، آن هم شاعر جیره خوار دربار، ضرورت سرودن چنین شعری را احساس نموده باشد. والا، شاعر دیوانه نبود که برای شاهان جباری که استخوان‌های شان هم خاک شده بود، به نصیحت پردازد و بگوید که "دلق خود دوختن و پوشیدن، بهتر است، از دل‌های مخلوق خدا را سوختن و تن‌های شان را با تیغ پاره پاره کردن! برای دیدن واقعیت‌های دردآور می‌باید در ژرفنای ادبیات و تاریخ و زندگی عملی و محسوس مردم این کشور، با مسؤلیت یک انسان واقعی، آزاده و والا، غوص نمود؛ کاری که با داشتن تعلقات گونه‌گون، به خصوص وقتی انسانی مدیون نان و نمکی باشد، بسیار مشکل است.

شما می‌توانید به چشم عوام خوشباور، به نام یک پورتال ملی و مردمی، خاک پشاید، اما کسانی را که آزاده اند و ژرف نگر و متعهد نمی‌توانید بفریبید!

من مقالهٔ استاد محترم معروفی صاحب را به دلیل اعتراض شان نسبت به نشان ندادن تمایل به فراخوان ایشان، که هیچ تفاوتی به فراخوان موجود استاد محترم جناب هاشمیان صاحب نداشت، و این اعتراض کاملاً مستدل و منطقی است، کوبنده خواندم. بلی، چرا به این فراخوان جواب داده نشد؟! آیا این فراخوان مهم بود، یا نه؟؟ اگر مهم بود، چرا بدان عکس‌العمل مناسب نشان داده نشد؟ و اگر مهم و ضروری نبود، چرا امروز عین همان فراخوان تجدید می‌شود؟؟ شما می‌گوئید که هیچ کاسه ای زیر این نیم کاسه نیست، و ما هم آن را باید، به زعم شما، بپذیریم! سؤال و استدلالی را که آقای معروفی نموده اند و به کار برده اند، به اصطلاح انگلیسی‌ها (mind boggling) است!! در استدلالی که ایشان کرده اند، سستی و فتوری دیده نمی‌شود. نقد ضمنی من هم از کاری که امروز آقای هاشمیان و شما کرده اید، هرگز تعرض به شخصیت و دانش جناب داکتر صاحب هاشمیان، و به نفس کاری که امروز بر روی این پروژه آغاز شده است، نیست! انتقاد من بر این است که چرا و به چه دلیل این بزرگان در آن وقت به اهمیت این پروژه پی نبردند؛ و اگر پی بردند، چرا با آقای معروفی و دوستان شان به همکاری حاضر نشدند؟؟ واقعیت هم همین است که گفته شد. اگر پورتال افغان جرمن، جناب هاشمیان صاحب و شخصیت‌های صاحب صلاحیت دیگر به آن فراخوان با بی‌آلایشی و با احساس مسؤلیت واقعی و ایمانی لبیک می‌گفتید، امروز شاید این پروژه نه تنها به راه می‌افتید، که تا حدی کارش هم پیش می‌رفت.

لغت نامهٔ دهخدا، به اساس گفته‌ای، در ۲۷۰۰۰ صفحه تدوین شده است. برای نوشتن این فرهنگ صد ها دانشمند آمادگی شان را اعلام داشتند و عملاً همکاری کردند. هم مجلسین و هم شخص شاه ایران از آن حمایت نمودند. بودجهٔ کافی و مکان مناسب در اختیار داوطلبان این پروژه گذاشته شد. همکاری بی‌شائبه به خاطر برآورده ساختن یک آرمان، یک مسؤلیت و یک وظیفه، با جدیتی درخور ستایش برای مردم آن دیار، آغاز شد. کسی نه در قلم و نه در قدم، مانعی برای رسیدن به این هدف فرهنگی و ملی به وجود نیاورد. هر یک این کار را کار خود می‌دانست، و هیچ یک در صدد آن نبود که حاصل کار را تنها نتیجهٔ زحمات شخص خویش معرفی کند، یا دیگری را تخریب نماید، و یا... با تجربه و شناختی که من از خود و خودی‌ها دارم، طوری که در برابر فراخوان اینجانب و آقای معروفی، به خاطر خودخواهی‌ها، کسی عکس‌العمل نشان نداد - حتی بعضی‌ها، قرار نوشتهٔ جناب معروفی صاحب به تمسخر کردن ایشان هم پرداختند - من باز هم می‌گویم که به انجام رسانیدن این کار - خدا کند حرف من نادرست ثابت شود - ، چون ما بیشتر به خود توجه داریم تا به یک کار بزرگ و مهم و ملی، بعید خواهد بود!! برای پیشبرد چنین کار هائی از همه اولتر صفای دل و نیت پاکیزه به کار است. چیزی که عملاً و با همه حواس خود دیدیم و شنیدیم و لمس کردیم که در میان ما وجود ندارد!

البته من لغتنامه ای را به سطح لغتنامه های جامع و معتبری که در کشور های دور و نزدیک ما وجود دارند، مد نظر دارم، نه چیزی را که یک - یک و نیم هزار لغت داشته باشد، و ما، مانند کودکانی که در روز عید لباس نو می پوشند، دل خود را به آن خوش کنیم و ذوق زده شویم. به حاصل کار تیم کاری نویسندگان کتاب های درسی مضمون دری مکاتب در افغانستان، که در دوران آقای فاروق وردک نوشته شده است، نگاه کنید! می ترسم حاصل کار ما چنین یک چیزی نباشد!

گلّه شخص من از جناب هاشمیان صاحب تنها همین قدر است، که چرا ایشان همین تمایل یا علاقه را، یا همین احساس مسؤولیت را، در آن زمان نشان ندادند؟ آیا به سر رسانیدن این کار عمده و اساسی و ضروری مهم بود، یا این که چه شخصی برای اولین بار این پیشنهاد را مطرح نموده بود؟ بلی، اگر این کار امروز ممکن و میسر است، چرا امکان آن نمی توانست در آن روز ممکن و میسر بوده باشد؟ من شخصاً با این پروژه مخالف نیستم و اعتراضی هم بدان ندارم. اگر اعتراض دارم، به دو روئی های میرهنی دارم که به وضوح دیده شده است و دیده می شود، و خیلی ها، از جمله جناب داکتر صاحب انصاری، یا آن را نمی بینند، یا نمی خواهند آن را ببینند! (از جناب داکتر صاحب انصاری احتراماً تقاضا دارم که پیرامون علل تمایل نشان ندادن این افراد به اولین فراخوان در زمینه تدوین یک لغتنامه، افرادی که ایشان امروز به دفاع از آنها برخاسته اند هم، از نظر مسلک، چیزی بنویسند. این تقاضا برای آن صورت گرفته است که من می دانم در این میان ریگی در کفش ایشان وجود ندارد.)

با کسانی که مانند بوقلمون هر لحظه گاهی کافر می شوند و گاهی مسلمان، یک روز مارکسیست هستند و یک روز روسو و دیدرو و ولتر و فروید و فروم و فوکو، یک روز پیرو گاندی هستند و روز دیگر پیرو خمینی، یک روز مترقی و سکولار هستند و روز دیگر خواب حکومت دینی را می بینند و تطبیق صد در صد شریعت را خواهان اند، هر چند حرف زیاد است، من حرف و سخنی ندارم؛ زیرا حکایت من و حکایت اینها با موضعی که پورتال افغان جرمن آنلان اتخاذ کرده است چیزی نیست غیر از حکایت شماره ۱۰ گلستان است:

"یکی از شعراء پیش امیر دزدان رفت و ثنائی به او گفت. فرمود تا جامه از او بر کنند و از ده بدر کنند. مسکین برهنه به سرما همی رفت، سگان در قفای او افتادند خواست تا سنگی بر دارد و سگان را دفع کند در زمین یخ گرفته بود عاجز شد. گفت حرامزاده مردمان سک را گشاده اند و سنگ را بسته..." من فعلاً حیثیت همان شاعر را دارم که امیر "قیس کبیر" زبانش را به نام دین و عقیده و عفت قلم و... بسته و قلمش را می خواهد به وسیله منشیان چاپلوسی که هیچ استقلالی برای اندیشدن ندارند، بشکند!

شما، آقای کبیر، اگر من اشتباه نموده ام و نشان دادن عدم تمایل در آن زمان برای این نبود که نمی خواستند این کار به نام کسی دیگری غیر از کسانی که امروز این کار را از طریق پورتال شما می خواهند به ثمر برسانند، تمام شود، بفرمائید که چرا شما و دوستان شما، به شمول جناب هاشمیان صاحب در آن زمان در برابر فراخوان آقای معروفی هیچ گونه مسؤولیتی احساس نکردید؟ خواهش من این است که صراحت لهجه را حمل بر بی احترامی نکنید؛ نه شما و نه جناب هاشمیان صاحب!

در باب تعصب باید عرض شود که به نظر من برای نوشتن یا تدوین لغتنامه ای، همانگونه که لغتنامه های امروزی بر بنیاد لغتنامه های ملت های گوناگون، از آکدی ها و سومری ها و چینائی ها و یونانی ها و جاپانی ها و اعراب و...، به وجود آمده است، یا از اسلوب ترتیب و تدوین لغتنامه هائی این ملت ها در برخی موارد پیروی شده است، ما هم نیاز به آن داریم که، تا حدودی، از لغتنامه های دیگری که زبان ما نیستند (!) اما نزدیک یا مشابه به زبان ما هستند، استفاده کنیم.

شما آثار فرهنگی زبانی را که دری می خوانید، و به هزارها عنوان می رسند - تنها کتاب های البیرونی را چیزی در حدود دو صد و هفتاد عنوان به حساب آورده اند - یک، یک، بردارید و مورد مطالعه قرار بدهید، ببینید که چقدر از لغت های این کتاب ها برای شما قابل فهم هستند. ده ها هزار کتاب را باید بخوانید تا کلمه به کلمه آن را با معانی متعدد آن ها - بعضاً یک کلمه دارای چندین معنی است - برای نوشتن در لغتنامه ای که می خواهید ترتیب بدهید، نقل کنید. آیا این کار، که اساسی ترین نیاز برای تدوین یک لغتنامه جامع می باشد، از نظر شما، بدون مراجعه به لغتنامه های سائر زبان های مشابه زبان ما؛ مثلاً، زبان فارسی، یا فرهنگ هایی که ایرانی ها تدوین کرده اند، ممکن است؟ شما که در برابر زبان فارسی چنان عقده و تعصب دارید که حتی اگر کسی بدان اشاره هم کند او را به کفر بالاتر از شرک به خدا متهم می کنید، چگونه این کار را، آنگونه که لازم است، و به اصطلاح "قوم شرم" هم نباشد، به پایان می رسانید؟ به کتاب های درسی فارسی پیروز و فارسی دری دیروز و دری امروز خویش اگر مراجعه کنید، در هر کتابی چندین نظم و نثر از شعراء و نویسندگان ایرانی وجود دارد که از لحاظ شیوایی و لطافت و روانی و بلاغت و ذوق هنری و ادبی نسبت به نوشته های بسیاری از هموطنان ما فربه تر هستند. غرض اینست که ما به این همکاری ها و داد و گرفت ها، که امروز جهانی و غیرقابل اجتناب شده است، نیاز داریم، ولی با تعصبی که شما در برابر زبان فارسی، زبانی را که شما آن را مطلقاً بیگانه می خوانید و ترکیب "دانش" و "گاه" را، با آنکه هر دو کلمه جزء زبان خود ما است؛ مثلاً، به هیچ شرطی قبول ندارید، چطور می توانید از گنجینه های زبانی - فرهنگی این ها برای پیشبرد کار خویش استفاده کنید؟!

از زمانی که مرحوم محمد حیدر ژوبل کتاب "ادبیات دری" را نوشت تا امروز یکی از ما ها قادر نشده ایم که دلیل تحول کلمه "تغییر" را به "تغییر" - که یکی یک "یا" دارد و دیگری دو "یا"، و قرن ها کلمه تغیر در کشور ما با همین یک یا نوشته شده است و مردم مشکلی در فهم آن و فهم "تغییر" با فتحه اول و دوم و ضمه سوم و سکون چهارم نداشتند، را بیان دارند. بیائید اولتر از همه این مشکل و مشکلات مشابه این مشکل را حل کنید! و این مشکل را که در لغتنامه دربی که می خواهید تدوین کنید، شما کدام کلمه را برای (university) به کار خواهید برد: پوهنتون؟ دانشگاه؟ دارالفنون؟ یونیورستی یا... پوهنتون کلمه پشتو است، در حالی که لغتنامه ای را که شما می خواهید به وجود بیاورید "فارسی" است. دانشگاه ایرانی و دارالفنون عربی و یونیورستی انگلیسی و... این مشکل و صد ها چنین مشکلی را شما چه گونه حل خواهید کرد؟ بیائید پیش از این که به تدوین یک لغتنامه بپردازیم، این گونه مشکل ها را حل کنیم؛ چرا که اگر این نوع مشکل ها در میان کار بروز کنند و شدت بگیرند، که می گیرند، می توانند سبب ناکامی پروژه تدوین لغتنامه گردند.

به هر حال:

آقای ژوبل در باب کلمه تغیر، مانند جناب معروفی صاحب، در یک بند، در هفت تا ده سطر، چیز هایی نوشته اند ، ولی ننوشته اند که چرا این کلمه که قرن ها با یک یا نوشته می شده است، و کسی هم در فهم و استفاده آن مشکلی نداشته، قرار شد به یک بارگی به دو یا نوشته شود. تعجب اینجاست که ما باوجود آن که می دانیم خاستگاه چنین کلمات ایران است، با همه خصومتی که با این گونه کلمات داریم، و با تمام تلاشی که علیه تهاجم فرهنگی ایران صورت می گیرد، چگونه نه تنها این گونه کلمات را در نوشته های خود به کار می بریم، که حتی استفاده آن ها را نیز توصیه هم می کنیم؟!

ما هائی که قادر نیستیم، به یک پرسش ساده پاسخی ارائه کنیم، چگونه به انجام چنین یک امر بزرگ موفق خواهیم شد! این نکته را حمل بر آن نکنید که در میان ما کسانی نیستند که نمی توانند به جواب چنین پرسش های بپردازند! چنین کسانی زیاد هستند، ولی رویه سایت ها و پورتال ها، نه همه، طوری است که با دست پیش می خوانند و با لگد دور می

رانند! بنویسید، اما متوجه باشید که چنین بگوئید و چنان نگوئید و... با کوتاه کردن پر و بال مرغ اندیشه انسان ها با مقراض تعصب و خودخواهی و خودنگری و شکستن قلم کسانی که با ما در برخی زمینه ها همعقیده نیستند، فکر نکنم کاری در این کشور پیش برود. با آن هم، بهترین حلال مشکلات زمان است، انتظار می کشیم و می بینیم، خدا کند که افکار من نادرست ثابت گردد!!

۲۱.۰۶.۲۰۱۵